

@iranfardamag

گفت و گویی با کانال نشریه ایران فردا:

ایران فردا: در انقلاب ۵۷ مذهب در نقش رهایی بخشی ظاهر شد و در رهایی ایران از دست استبداد تاریخی سلطنتی نقش مهمی را کنار سایر نیروهای آن دوران ایفا کرد؟ چگونه مذهب رهایی بخش و مدافع ارزش‌های عدالت و آزادی و ملی‌گرایی و دموکراسی خواه جای خود را به نگرش مذهبی فقهی و احکام محور داد؟ مولفه‌های این تطور چه هستند و چرا چنین شد؟ جهت رهایی از خوانش بنیادگرا چه باید کرد و آلترناتیو فرهنگی آن چه مشخصاتی باید داشته باشد؟

طهماسبی: سلام، گمان می‌کنم از میان عوامل گوناگون آشکار و پنهان، که صاحب‌نظران علوم سیاسی و اجتماعی بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، من حرف چندانی نمی‌توانم داشته باشم مگر به چند نکته اشاره کنم که دیگران هم گفته‌اند اما در اینجا از منظری دیگر که شاید مورد غفلت قرار گرفته باشد.

"شتاب" یکی از مشخصه‌های اغلب انقلاب‌ها بوده و هست، این قولی است که جملگی بر آنند. گروه‌های پیش‌رو معمولاً بدون همراهی با دیگر گروه‌های اجتماعی قادر به تحقق ایده‌های انقلابی خود نبوده و نیستند از این جهت در انقلاب ۵۷ هم برای همراه کردن دیگر اقشار و طبقات جامعه از روش‌هایی بهره گرفتند که مورد پسند بیشتر طبقات و گروه‌های اجتماعی هم باشد تا بتوانند موانع پیش روی انقلاب را از سر راه بردارند، بنا بر این در گذر شتاب آلود انقلاب نوعی اتحاد موقت پدید آمد که معمولاً عواقب ناخوشایند و فاجعه‌بار داشت.

در تب و تاب انقلاب ۵۷ فضای روشنفکری و دانشگاه‌ها به شدت تحت تاثیر جنبش‌های چپ اعم از مذهبی و غیر مذهبی بود. تلقی بسیاری از روشنفکران و دانشجویان از مذهب، با روی‌کرد سنتی نبود

بلکه ایده‌هایی بود که شریعتی، طالقانی و دیگر نو اندیشان دینی نمایندگی می‌کردند؛ در این روی کرد سخنی از حکومت دینی نبود بلکه بیشتر آزادی از سلطه‌ی استبداد بود. اما به تعبیر شما چه شد که بعد از انقلاب ایده‌های مذهب‌رهایی بخش به حکومتی استبدادی با پوشش دینی تبدیل شد؟

توضیح این که جامعه‌ی ایران در آن زمان حدود ۳۵ میلیون جمعیت داشت، از این سی و پنج میلیون حدود هفتاد درصد روستایی بودند و اغلب آنان از روحانیت سنتی و آخوند حرف شنوی داشتند. روستائینی که وضع مادی بهتری داشتند فرزندان خود را تشویق به طلبگی می‌کردند، کمتر دهکده و روستایی را سراغ داشتیم که یک روحانی فرو دست یا میان‌مایه در خود روستا نداشته باشد.

افزون بر آن کسبه و بازاریان هم بیشتر گرایش سنتی به دین داشتند. بنا بر این انقلابی‌ها خود را ناگزیر می‌دیدند که روحانیت را با خود هماهنگ کنند. در این میان آیت‌الله خمینی که سرسخت‌ترین مخالف شاه بود مورد توجه بسیاری از مردم ایران و روشنفکران قرار گرفت. در این جا یک نکته نادیده گرفته شده بود که آیت‌الله خمینی ضد شاه بود ولی تئوری ولایت فقیه که پیش از انقلاب نوشته شده بود نوعی استبداد دینی را در خود داشت در نظریه ولایت فقیه قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت تفاوت چندانی نداشت بنا بر این قابل درک است که اتحاد روشنفکران با روحانیتی که آیت‌الله خمینی در راس آن بود نمی‌توانست اتحادی پایدار باشد. از سوی دیگر از سال‌های پیش از انقلاب روحانیت شیعه شبکه‌ی گسترده‌ای در سرتاسر شهرها و روستاها داشت اما روشنفکران انقلابی اعم از مذهبی و غیر مذهبی فاقد چنین شبکه‌ای بودند.

افزون بر آن، در آن سال‌ها مهاجرت از روستاها به شهرها شتاب گرفته بود که طبعاً پشتوانه‌ی روحانیت سنتی را محکم‌تر می‌کرد، همه‌ی این‌ها و بسیاری از وقایع آشکار و پنهان دیگر زمینه را برای پیروزی اسلام سنتی فراهم می‌کرد. نکته دیگر این که روحانیت سنتی پیش از آن که دغدغه‌ی ملیت ایرانی داشته باشد پیش‌تر دغدغه‌ی گسترش اسلام شیعی را داشت حتی در خارج از مرزهای ایران.

به تعبیر دیگر روحانیت هنوز با مفهوم "ملت" که در مشروطه به معنای [nation] طرح شد آشتی نکرده

احتمالا همین گونه بود که مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی تغییر نام داده شد. برای این که متوجه شویم منظور از کلمه‌ی "اسلام" در این نام‌گذاری کدام اسلام بوده می‌توانیم زنده شدن نام و یاد شیخ فضل‌الله نوری را به یاد آوریم که به عنوان نماد مشروعه بعد از هفتاد سال دو باره به خیابان‌ها آمده بود.

یکی از مشکلات اساسی که در روحانیت دیده می‌شود این است که دانش اغلب علما و فقیهان و سردمداران حوزه، مربوط به قرن‌ها پیش است و مدینه‌ی فاضله‌ی این جماعت تطبیق جامعه‌ی کنونی با همان دانشی است که آموخته‌اند در حالی که شواهد بسیاری هست که اوضاع و احوال اجتماعی نسبت به سده‌های پیش بسیار تغییر کرده است، بنا بر این تلاش روحانیت و شریعتمداران برای تحمیل آموزه‌های خودشان بر جامعه ناگزیر از مغالطه‌ای هستند تا به دروغ و فریب هم که شده حقانیت آموزه‌های خود را ثابت کنند. این مغالطه نه تنها از رشد مدنی جامعه پیشگیری می‌کند بلکه عملاً نوعی "تعادل کاذب" پدید آورد که اکنون جامعه را به مرز انفجار رسانده است.

در مورد این که آلترناتیو فرهنگی برای گذر از این استبداد چه باید باشد، بحث و نظر بسیار است. من بلحاظ سن و سال و باورهای فرهنگی از نسل کهن شمرده می‌شوم و شاید نتوانم درک درستی از ایده‌ها و فرهنگ نسل جوان امروز داشته‌باشم به همین جهت نظر من در باره‌ی آلترناتیو فرهنگی برای این روزگار چندان به صواب نخواهد بود. رابطه‌ی من و امثال من با این نسل بیشتر رابطه‌ای عاطفی است. فکر می‌کنم دوران پدر سالاری سپری شده، دوران مردسالاری هم دارد سپری می‌شود. به نظر می‌رسد این نسلی که تازه به میدان آمده از من و امثال من باهوش‌تر است همین‌الآن هم با خلق آثار هنری و ادبی، دارد فرهنگ خودش را برای عبور از استبداد بنیان می‌نهد اگر چه با آزمون و خطا و اگر چه با هزینه‌ی بسیار.

ایران فردا: در نسبت شریعت و قانون در دوران معاصر و پسا مشروطه بسی سخن رفته است.

به نظر می‌رسد این نسبت در اندیشه سیاسی هنوز محل تامل است. آیا شریعت و احکام شریعت همان

قانون اند؟

طهماسبی: پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که معنای شریعت و قدرت تاثیر گذاری آن را در چه دوره‌ی تاریخی مورد تامل قرار دهیم. در گفتمان دینی، شریعت فرع بر دین و اسلام بوده است، به همین جهت در قرآن واژه‌ی دین برای همه‌ی دوره‌ها و همه‌ی رسولان به صورتی واحد آمده است اما شریعت در دوره‌های مختلف و متناسب با شرایط زمان و مکان صورت‌های تازه پیدا می‌کرد. در قلمرو سرزمین‌های اسلامی هم پیدایش مذاهب و فرقه‌های گوناگون، شریعت‌های گوناگون پدید آورد در حالی که اصول دین برای اغلب این فرقه‌ها یکسان بوده است، اما آنچه در دوره‌ی قاجار اهمیت بیشتری پیدا کرد جایگاه فقیهان و شریعتمداران بود، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ مالی؛ احتمالا به این جهت که قاجارها مثل صفویه نبودند که مشروعیت دینی را از خود داشته باشند. صفویه به هر حال منشاء خانقاهی و تصوف داشتند، اگر چه روحانیت را ارج می‌نهادند اما نیاز چندانی به تایید فقیهان و متشرعین نداشتند.

اگر نادرشاه و کریم‌خان دولتشان مستعجل بود یکی هم به این علت بود که فقیهان و ملاها را با خود همراه نکرده بودند و احتمالا قاجارها این را فهمیده بودند، به همین جهت فتحعلیشاه لازم می‌دید که نام‌آورترین فقها را با خود همراهم کند.

جایگاه علمای دینی در دوره‌ی قاجار به اندازه‌ای رشد کرد که هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ مالی کمتر از سلاطین قاجار نبودند و هرچه روزگار افول قاجارها نزدیک‌تر می‌شد کثرت و قدرت روحانیان فزونی می‌یافت. از سوی دیگر اینگونه نبود که فتاوی‌ی علما یکسان و هماهنگ باشد. کثرت علما و فتاوی‌ی گونه‌گون به ویژه در امور سیاسی و اجتماعی منجر به نوعی نابسامانی و هرج و مرج شده بود. در برابر این شریعت آشوب زده بود که واژه‌ی "قانون" به میان آورده شد.

تفاوت قانون با شریعت از همین جا است که قانون کاری به امور عبادی و شخصی افراد ندارد، این امور باشد برای فقیهان و مجتهدان، قانون نیاز به نهاد دیگری داشت به نام مجلس شورای ملی

که از سوی منتخبان مردم به مجلس فرستاده شوند تا برای سامان دادن به امور مملکت باشد، حدود و حقوق و آزادی‌های اجتماعی و مدنی آحاد ملت را تعیین کند و اجرای آن را از دولت بخواهد. آشکار است که با وضع "قانون" قدرت بلامنازع علمای دینی به چالش کشیده می‌شد، مخالفت شیخ فضل‌الله نوری با مشروطه و قانون نمونه‌ی برجسته‌ای از این منازعه‌ی بین سنت و تجدد بود. برخی دیگر از علما که با مشروطه‌خواهان همراهی کردند به این شرط که در مجلس شورای ملی حضور داشته باشند تا قوانینی خلاف شرع تصویب نشود. یکی از مشهورترین این علما بهبهانی بود که شاید به دلیل برخی مخالفت‌هایش با قوانین جدید بود که نهایتاً ترور شد.

حالا هم اگر چه بعد از انقلاب ۵۷ روحانیت توانست جامعه را از برخی جهات به دوران قاجار برگرداند اما همان‌گونه که اشاره کردم، این بازگشت به گذشته نه تنها تعادل پایداری پدید نیاورد بلکه با سرکوب بسیاری از مطالبات مدنی و قرار دادن انبوه موانعی که راه پیشرفت جامعه را گرفته، نارضایتی‌ها را به مرز انفجار رسانده، انفجاری که پایه‌های استبداد دینی را نشانه گرفته است.

مشهد، آبان ماه ۱۴۰۱